

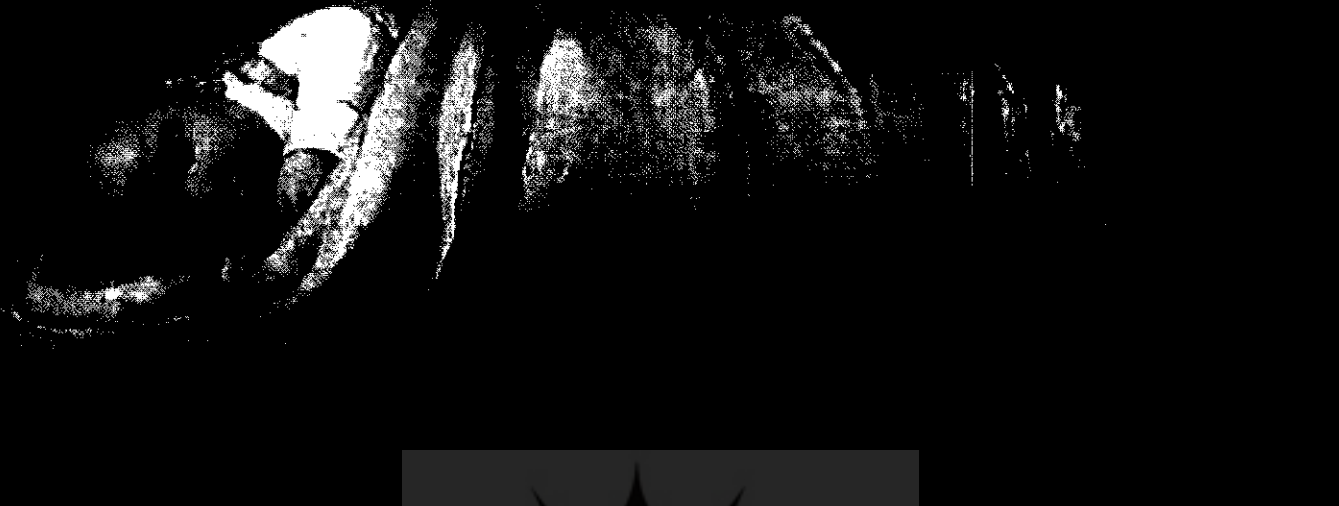
# غریبه‌ای در جمع

مروری بر آثار نقاش معاصر، اود نردروم

■ آلن جولیس  
■ ترجمه کورش صفی‌نیا

ODD NERDRUM





کم‌تر هنرمند معاصر دیگری چون او را می‌توان یافت که یا چنین جدیتی بر سر مواضع خویش ایستاده باشد. نظریات منحصر به فرد او در نردروم، نقاش تندخوی نروزی، در باب نقاشان «گذشته» همواره محل جدل‌های فراوان بوده است.

بالای یک پلکان چوبی و آراسته و در انتهای سرسرای پراپت، اقلیه یکی از پیشروترین نقاشان واقع‌گرا و کلاسیک قرار دارد. بیننده انتظار دارد در آن‌جا مردی خوش‌لباس با چشمان آبی و قریحه‌ای نمایان بیاید، نابغه‌ای از خودراضی و مطمئن از خویش که در این عمارت گوتیک روزگار سپری می‌کند. خانه‌ای که در سال ۱۸۷۰، روی تپه‌ای در قلب منطقه مسکونی اسلو ساخته شده و مشرف بر قلعه‌ای باستانی است. اما نردروم در آستانه پنجاه و چهار سالگی بیش‌تر شبیه یکی از همان دوره‌گردهای نزار نقاشی‌هایش به‌نظر می‌رسد. با موهایی خاکستری که مانند آبشاری از روی سر بندش به پیشانی سرآزیر شده، جلیقه‌ای از پوست خرگوش و ردای بلند و سیاهی که بر زمین می‌ساید و چشم‌پیش که در اثر ابتلا به نوع خاصی از سندروم اندکی منقبض است. کم‌وبیش به غارنشینی می‌ماند که تازه سر از غار خود بیرون آورده باشد یا موجودی که ساکن دنیایی دیگر است. بلافاصله تذکر می‌دهد که ظاهر عجیبش تنها به‌خاطر جنبه کارپردی آن است؛ ردای بلند مانع از رنگی شدن لباس‌هایش می‌شود، جلیقه افغانی گرم نگاهش می‌دارد و سر بند نمی‌گذارد تا موهایش در حین کار جلوی چشمانش را بگیرند.

تمام نقاشی‌هایش، از جمله اثری که سری بریده‌شده روی زمین را در میان نجاسات به تصویر کشیده یا پرده‌ای که نمایشگر دو مردی است که در حین بوسیدن هم به یکدیگر جاقو می‌زنند، روایتگر جهانی مشوش‌اند. مجموعه‌ای که هم‌اینک در زمره آثار پراهمیت موزه‌های هنری امروز دنیا به‌شمار می‌آیند. از موزه متروپولیتن نیویورک گرفته تا موزه‌های سیاتل و کیپ‌تاون، یا در میان مجموعه معروف خواننده راک دیوید بویی. الف بو، مدیر مجموعه هنری شهرداری اسلو، معتقد است که «نردروم نوع خاصی از شیدایی محض را به تصویر می‌کشد. فضای شگفت‌انگیزی بر بیش‌تر آثار او حاکم است که گویی تنها به خود او تعلق دارد و هنرمند دیگری را یارای نزدیک شدن به آن نیست. دنیایی سراسر رمز و راز، سرزمین بی‌حاصلی مملو از تهدید و ارباب که در آن تمدن، فرافتاده به حسیض و در میان کثافات غوطه‌ور است. بی‌تردید نمی‌توان از کنار تأثیر هول‌انگیز آن به‌آسانی گذشت.» این آثار در کنار تصویر پرزرق‌وبرق گوتیک شخصیت خالق آن‌ها، بیش از حس تحقیر یا نفرت، احترام یا ستایش مخاطب را بر می‌انگیزد و این چیزی است که از مجموعه نقدها و اظهار نظرهایی که پیرامون آثار او نوشته شده آشکار است. منتقدان معروف نیویورک مانند هیلتون کرامر و دونالد کاسپیت خصوصیات رادیکال و ضد مدرن

نردروم، سرسپردگی خودخواسته او در نقاشی کردن به روش نقاشان قرون گذشته و شیوه روایی و تمثیلی او برای تصویر کردن موقعیت انسان معاصر را مورد توجه ویژه‌ای قرار دادند. دیگران اما، خصوصاً اسکاندیناویایی‌های اطراف خود او به‌شدت از او و دنیای متفاوتش کناره می‌گیرند. یکی از دانشجویان آکادمی هنر اسلو گفته بود: «این‌جا کافی است تا از نردروم نام ببری تا زبان‌ها به غرولند باز شود.» نقاش دیگری تنها به این دلیل که تصویر خود را در حالی که چاقویی در یک دست و سر بریده نردروم را در دست دیگر دارد نقاشی کرده بود، برای خود نامی دست‌وپا کرده است. در مقابل، نردروم تنها به این اظهار نظر بسنده کرد که: «فکر می‌کنم در این نقاشی به اندازه کافی مرده به‌نظر نمی‌رسم!»

روی دیوارهای کارگاه نردروم یک نقاشی اصل از جاکوب جوردن، یک نقاشی از ریبلا و دو کپی کوچک از داوینچی و رامبراند به چشم می‌آیند و از عشق و رجعت آشکار هنرمند به رنسانس و ارتباط عمیق او با این دوران حکایت می‌کنند. هنگامی که از موزه‌ای باز دید می‌کنند، می‌تواند ساعت‌ها در مقابل یک نقاشی بایستد. نه تنها برای آموختن که برای به‌خاطر سپردن. می‌گوید برایش حکم مطالعه پیش از یک امتحان را دارد. «باید به یاد داشته باشم که چه دیده‌ام و باید بتوانم همه را در خاطر نگاه دارم.» اضافه می‌کند: «یک‌بار در آکادمی و نیز آن‌قدر در مقابل یک نقاشی تیسین ایستادم که نگهبان آن‌جا فکر کرد مشغول وردخواندن هستم و همین الان است که کار عجیبی از من سر بزند!» دانش‌آموزان او که از اطراف و اکناف دنیا گرد آمده‌اند ستایش بی‌حدومرزی از او می‌کنند و گاه در نقش دستیارانی خیره‌برای او کار می‌کنند. بوم‌هایش را آستر می‌زنند و رنگ‌ها و روغن جلا را آماده می‌کنند. جبه‌ها و ردها، دستارها و کلیه لباس‌های عجیب ساخته‌شده از پارچه‌های گران‌قیمت مخمل و ابریشمی که نردروم با آن‌ها مدل‌های خود را ملبس می‌کند، به‌دست خود او طراحی شده‌اند؛ همین‌طور قاب‌های تیره و مجلل نقاشی‌هایش که بسیار تأثیرگذار هستند. نردروم کپی یک نقاشی رامبراند «جاکوب فرزندان جوزف را دعا می‌کند» (۱۶۳۶) را که در کنار یکی از نقاشی‌هایش «آغاز گری» (۱۹۹۷) آویزان کرده نشان می‌دهد و می‌گوید: «ترکیب‌بندی، موقعیت فیگورها و رنگ در هر دو نقاشی تقریباً یکسان هستند؛ تنها تفاوت این است که فیگور مرکزی نقاشی من جنسیتی دوگانه دارد.» مقوله جنسیت دوگانه همواره به شکل دغدغه‌ای قابل تأمل در آثار او حضور داشته است. ادامه می‌دهد: «رنالیزم کلاسیک معاصر را منتقدان هرگز جدی نگرفتند. مدرنیسم همواره حضور مادی انسان و جسم او را انکار کرده است. نقاش‌های امروزی علاقه‌ای به نقاشی کردن اندام‌های انسانی و ماهیچه‌ها (آن‌گونه که هنرمندان رنسانس بدان مشغول بودند) ندارند و به‌سهولت آن را نادیده گرفته‌اند.» اصرار دارد

ثابت کند که قصد ندارد با موضوع‌های غیر معمول نقاشی‌هایش کسی را بهت‌زده کند.

«این هنرمندان آوانگارد هستند که آرزو دارند غافلگیرکننده باشند. آن‌ها همیشه در پی نوعی از ارتباط با جامعه هستند اما من نیستم. نقاشی برای من مبدأ یا مقصد روشنی ندارد.» با این حال نردروم همواره مورد توجه رسانه‌های هنری اسکاتلندی و نیز حملات پی‌درپی آن‌ها بوده است. نقاشی او «تک‌چهره نقاش در درای طلایی» (۱۹۹۸)، اثری که در آن نردروم با جسارتی بی‌سابقه خود را برهنه در معرض دید قرار داده است، جنجال مطبوعاتی بزرگی به بار آورد. منتقدان گفتند این اثر هر چه که باشد مسلماً «هنر» نیست و نردروم با آن‌ها موافق است. می‌گوید: «من نیز هرگز از لفظ «هنر» درباره نقاشی‌هایم استفاده نکردم. امروزه «هنر» دیگر هیچ معنای خاصی ندارد. جز آن‌که مثل خیلی از کار و کاسی‌های دیگر (مثل فروشگاه‌های الکترونیکی یا ناوانی) سرویس‌های مشخصی را به جامعه ارائه می‌کند. تا زمانی که «هنر» چیزی باشد که از هیچ اصولی تبعیت نمی‌کند، من هم خود را «هنرمند» نمی‌دانم. کار من نوعی «ضد هنر» است. «کیچ» است. واقعیت چیزی که در داستان من شکل می‌گیرد شاید همین باشد. بله، من استاد سازنده «کیچ» هستم.»

مورد استهزا یا ریشخند قرار گرفتن چیزی است که کم‌وبیش برایش عادی شده و واکنش او را بر نمی‌انگیزد. اعتراف می‌کند: «نمی‌دانم، شاید مازوخیست باشم اما هر چه که هست دوستش دارم.» به خاطر می‌آورد که در طول دوران کودکی، خانواده‌اش که از طبقه متوسط‌الحالی بودند تمام سعی‌شان را کردند تا هوس شاعری یا مثلاً نوازندگی پیانو به سرش نزنند. یک‌بار در سفری که برای اسکی رفته بودند، پدرش، که مدیر اجرایی خطوط هوایی «اس.آ.اس.» بود، غروب دل‌انگیزی را نشان داد و گفت: «پسرم، مبادا خیال این به سرت بزند که کارت نقاشی کردن از این چیزها بشود. آن وقت حتماً زندگی خیلی سختی پیش رو خواهی داشت.»

نردروم با خنده اضافه می‌کند: «به هر حال، غروب آفتاب از آن چیزهایی بود که زیاد نقاشی کردم!» رابطه نردروم با مردی که تصور می‌کرد پدرش است همیشه با مشکلات فراوانی همراه بوده است. تا این که چهار سال پیش یکی از شاگردانش برایش تعریف کرد با مرد آرشیکتی در شهری دیگر ملاقات کرده، مردی که چه از حیث ظاهر و چه رفتار شباهت غریبی با نردروم داشته است. «عکس آن مرد را دیدم و به او تلفن کردم. هیجان کودکی را داشتم در شب کریسمس. روزی که به خانه‌اش رفتم او را بالای یک تردبان در کتابخانه‌اش پیدا کردم و پیش از آن‌که به طرف من برگردد فرصت کردم تا نگاهی به اندامش ببندم و در یک لحظه دریافتم که دارم به بدن خودم نگاه می‌کنم. دست‌های خودم و پاهای خودم. مادر من هنوز در قید حیات است، اما، تا آن روز هرگز حرفی از پدر واقعی‌ام به من نزنده بود.»

نردروم در هجده سالگی دبیرستان را رها کرد تا در آکادمی هنر اسلو نام‌نویسی کند. اما این شروع چندان جالبی برای وی نبود. «در آن زمان پاپ‌آرت در اوج محبوبیت بود. آن هم در محیط کوچک و محدودی مانند اسلو؛ بنابراین ناچار شدم بسیاری چیزها را نزد خودم فرا بگیرم. هرگز معلمی به معنای واقعی نداشتم.» تک‌چهره‌های رانسان‌مان می‌دهد که در سال ۱۹۶۳ از یک دانش‌آموز آکادمی نقاشی کرده بود. نقاشی دختری را نشان می‌دهد که با دست چپ گلولی خودش را می‌فشارد. این اثر به روشنی حکایت از بیم‌ها و پریشانی‌های هنرمند در زمان خلق آن دارد و در ضمن دستاویزی برای درک آثار پخته‌تر او در سال‌های آتی است. «معمولاً بسیار سخت است که به همان خوبی نوزده سالگی کار کرد. در آن سال‌ها همه چیز بسیار صادق و بی‌ریاست. من اغلب با حسی توأم با گناه به این نقاشی نگاه می‌کنم و از خود می‌پرسم که آیا امکان دارد روزی به آن خوبی یا حتی بهتر از آن نقاشی کنم؟»

نردروم در سال ۱۹۶۴ آکادمی را ترک کرد یا به تعبیر خودش از آن اخراج شد. پس از آن چند ماه زیر نظر جوزف بویز در آکادمی هنر دوسلدورف کار کرد. در سال ۱۹۶۷ اولین نمایشگاه انفرادی خود را در اسلو برگزار کرد. واکنش‌های پرسروصدای عمومی به آثار او به سرعت نام‌وی را بر سر زبان‌ها انداخت. این شهرت مسیر او را برای سفری به خارج هموارتر ساخت و او در ۱۹۸۶ اولین نمایشگاه انفرادی خود را در گالری «وان‌ایک» نیویورک (که حالا دیگر تعطیل شده است) برپا کرد. تقریباً تا یک دهه بعد نردروم با نام مستعار مارتینا هاملتون به کار خود ادامه داد تا این که در ۱۹۹۴ و در نمایشگاهی از تک‌چهره‌های اخیر او در گالری «فوروم» نیویورک بار دیگر به استفاده از نام حقیقی خویش بازگشت. در سال‌های اخیر قیمت آثار او به طرز

سرسام‌آوری بالا رفت و بالاخره آکادمی هنرهای مدرن اسلو نیز نمایشگاه بزرگی برای بزرگداشت او ترتیب داد.

خانواده و دنیای پیرامون او نردروم هیچ‌سختیتی با فضای تاریک و تلخ نقاشی‌هایش نداشتند و جز نور و زندگی چیز دیگری را نمی‌توان در اطراف او یافت. شاگردانش، قاب‌سازش، همسایه‌ها، معمارانی که به تازگی خانه‌ای در روستا برایش ساخته است و سه دختری که یادگار از دواج پیشین او هستند، همگی را با رویی گشاده پذیرایی می‌کند. عصرها از کارگاه خود پایین می‌آید تا در تدارک شام به دیگران کمک کند. اغلب دو پسر کوچک خود را در آغوش دارد. اولی بورک نام دارد و چهار ساله است و دیگری اووده (در زبان نروژی به معنای منظره بیابانی) پاهای سه سالگی گذاشته است. نردروم گاه‌گداری آن‌ها را می‌نشانند برای‌شان پیانو بنوازد. همسر او توریث خواننده آهنگ‌های بومی نروژی و بیولنیست است و بیش‌تر اوقات خود را در خانه یا مزرعه‌ای که نزدیک خانه‌شان است سپری می‌کند. اغلب لباس‌های روستایی بر تن دارد و خجالتی می‌نماید. گاه از مهمان‌های خود با آوازهای قدیمی پذیرایی می‌کند. با آن موهای بلند و طلایی‌اش کم‌وبیش شبیه یک پری افسانه‌ای یا شبحی است که از جنگل‌های سرد اروپای شمالی سر درآورده باشد. نردروم با آن موهای اساطیری و شکم بزرگ خود مانند ناخدایی است که ناوگان خویش را هدایت می‌کند. گویی نیروی او برای کار هیچ پایانی ندارد. هرگز به تعطیلات نمی‌رود و هر روز صبح از ساعت پنج‌ونیم شروع به کار می‌کند. بعد از صرف شام و استراحتی کوتاه نیز از ساعت هشت تا پاسی از نیمه‌شب به کار ادامه می‌دهد. متفکرانه به فرزندان کوچک خود که برهنه دور سه‌پایه‌اش می‌دوند می‌نگرد و می‌گوید: «خیلی چیزها زیباتر از آن هستند که بتوان نقاشی‌شان کرد!» نقاشی‌های او به ندرت نشانی از حرکت و جنبش دارند. گویی پیکره‌هایش در عالم تفکر تبدیل به سنگ شده‌اند و حتی هنگامی که می‌رقصد نیز منجمد به نظر می‌آیند. او توجه زیادی را صرف پس‌زمینه نقاشی‌هایش می‌کند. گاه به‌راحتی فیگورهای زیادی را در پیش‌زمینه صفحات تخت طلایی یا سبزرنگ قرار می‌دهد. «پس‌زمینه همیشه برایم سطحی زنده به‌شمار می‌آید، چیزی که همیشه در انتظار تغییر است. برای همین است که دوست دارم سطح یک برگ را نشان دهم، سطحی زنده و منعطف که در پس‌زمینه ظاهر ایستا و آرام‌اش مدام در حال تغییر از چیزی به چیز دیگر است. همانند پروانه‌ای که به ناگهان از کالبد گرم ابریشمی بیرون می‌آید.» سطوح او در عین حال بازتابی از فضای سرد و غیر صمیمی ایسلند است، جایی که او آن را کشور دوم خود می‌نامد. نوع اجرایش به تمامی فیگورهای او کیفیتی چندلایه می‌بخشد. سیمای آن‌ها، در هر موقعیتی که باشند، حسی نیرومند از سرمای عمیق درونی را حکایت می‌کنند.

نردروم بسیار دقیق و وسواسی کار می‌کند و نقاشی‌هایش به‌کندی همان فیگورهایی که در کار جان‌دادن به آن‌هاست پیش می‌روند. او در سال‌تها شش تا هشت نقاشی را به پایان می‌رساند و بیش از هر چیز به این دلیل که بارها و بارها قسمت‌هایی از نقاشی‌هایش را حذف و دوباره اجرا می‌کند. «مدام در حال پیدا کردن اشتباهات نقاشی‌ام هستم. انگار آن‌قدر بر سرم فریاد می‌زنند تا اصلاح‌شان کنم. رنگ‌ها را می‌تراشم و همه چیز را از اول نقاشی می‌کنم. برای همین است که فکر می‌کنم هر نقاشی تاریخچه و داستان نهفته‌ای دارد که هرگز قابل تقلید نیست. به‌طور کلی فکر می‌کنم که موفقیت در نقاشی به معنای مطلق هرگز وجود ندارد. شما تنها می‌توانید تمام تلاش‌تان را صرف چیزی کنید که حدس می‌زنید درست است.»

لحظه‌ای مکث می‌کند تا به چیزی که می‌خواهد بگوید فکر کند. «در دوره‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم دیگر نمی‌توان در نقش یکی از نقاشان قرن هفدهمی و در حکم بدل یا تکرار آن‌ها ظاهر شد. تنها باید بهترین بود.» ▶

\* - کیچ Kitsch در اصل عبارتی آلمانی است و به کبی بی‌ارزش از روی آثار اصیل اطلاق می‌گردد. کیچ قابلیت تکثیر و تولید به تعداد بالا را داراست و به‌طور کلی از آن برای اشاره به آثاری که تجمل‌گرا و فاقد ارزش هنری هستند و تنها به هدف کسب درآمد‌های بالا تولید شده‌اند استفاده می‌شود. اود نردروم اولین بار در یک کنفرانس خبری به مناسبت نمایش آثارش در اسلو در سال ۱۹۹۸ از این تعبیر در باب آثار خویش استفاده کرد و چنین به نظر می‌رسد که هدف او طعنه به منتقدان و گرداندگان بازار عظیم هنرهای مدرن است. به اعتقاد نردروم این بازار و بخش بزرگی از تولیدات آن که آوانگارد تلقی می‌شوند در واقع هیچ چیز برای ارائه‌کردن ندارند (توضیح مترجم).



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فریښکښی

پښتونستان د علومو او مطالعاتو